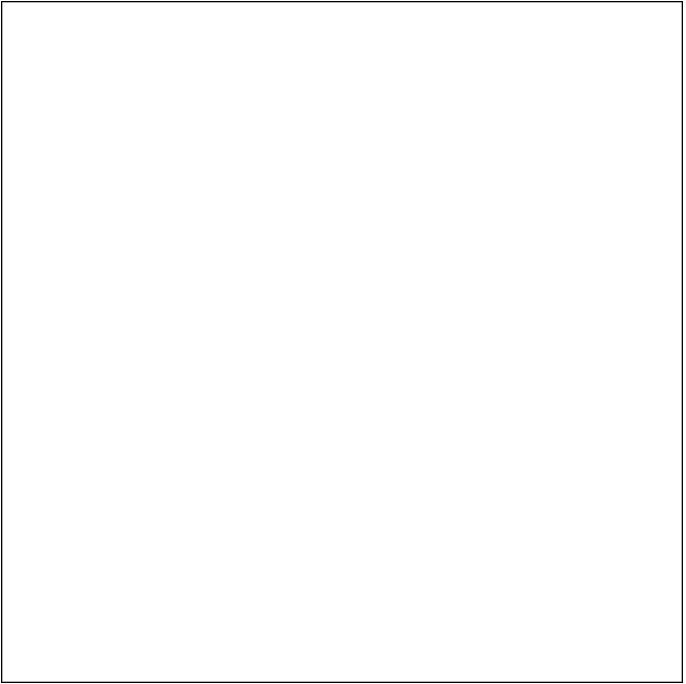


آمدني به نازوي



Aamiina ✎

Julie Cornelia van Walsum ✉

Shir Ahmad Laiwal 📄

5

🗨️



LIDA Stories

lidastories.net

آمدني به نازوي

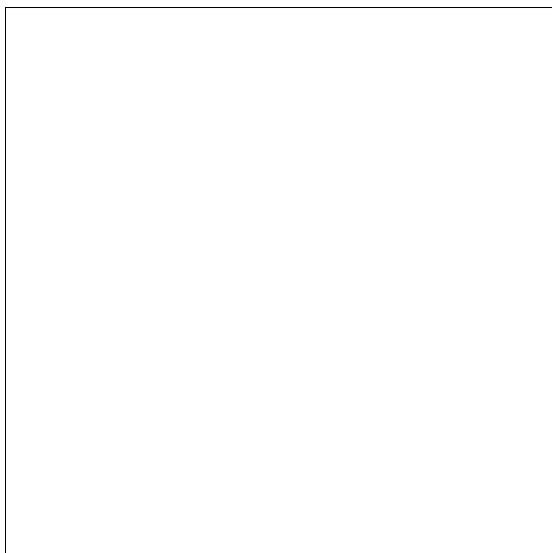
Aamiina ✎

Julie Cornelia van Walsum ✉

Shir Ahmad Laiwal 📄

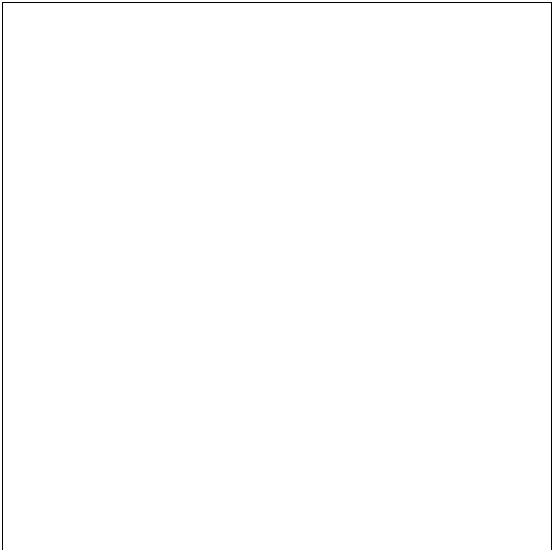


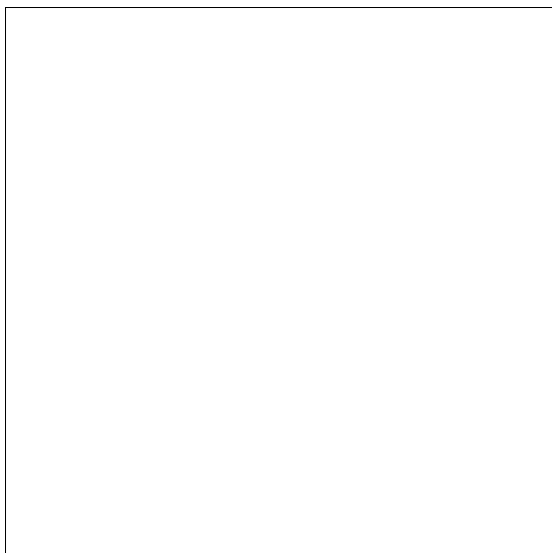
This work is licensed under a Creative Commons Attribution 4.0 International License.
<https://creativecommons.org/licenses/by/4.0>



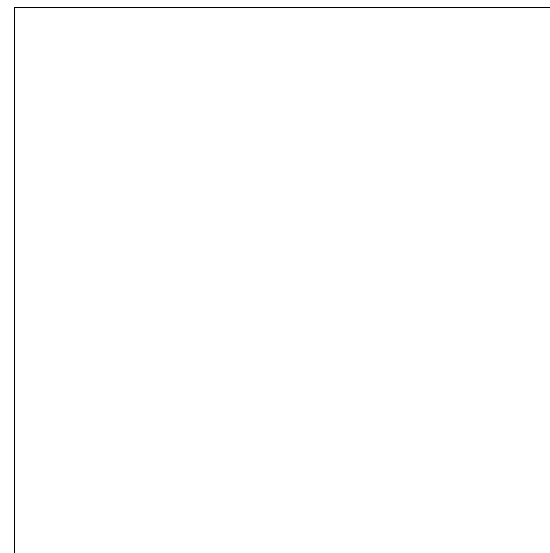
من و دو برادرم در ده دسامبر 2016 به ترووی آمدیم. ه لاس
هی گرم پوشیده بودیم چرا که ه فکر می کردیم که آب و
هوا در ترووی معتدل باشد به مثل که در سوئد لای بود. اه وقتی
که ه به میدان هوایی رسیدیم، برف می بارید. ه را یخ
گرفته بود و هوا سرد بود. اگر چه ه چند بسته را آورده
بودیم، مگر در آن تنه لاس هی گرمی بودند.

ਸਿਰਫ਼ ਅੰਤ ਵਿੱਚ ਹੀ ਇਹ ਸ਼ਬਦਾਂ ਪੜ੍ਹੇ ਜਾਣੇ ਚਾਹੀਦੇ ਹਨ।
 ਸਿਰਫ਼ ਅੰਤ ਵਿੱਚ ਹੀ ਇਹ ਸ਼ਬਦਾਂ ਪੜ੍ਹੇ ਜਾਣੇ ਚਾਹੀਦੇ ਹਨ।
 ਸਿਰਫ਼ ਅੰਤ ਵਿੱਚ ਹੀ ਇਹ ਸ਼ਬਦਾਂ ਪੜ੍ਹੇ ਜਾਣੇ ਚਾਹੀਦੇ ਹਨ।
 ਸਿਰਫ਼ ਅੰਤ ਵਿੱਚ ਹੀ ਇਹ ਸ਼ਬਦਾਂ ਪੜ੍ਹੇ ਜਾਣੇ ਚਾਹੀਦੇ ਹਨ।
 ਸਿਰਫ਼ ਅੰਤ ਵਿੱਚ ਹੀ ਇਹ ਸ਼ਬਦਾਂ ਪੜ੍ਹੇ ਜਾਣੇ ਚਾਹੀਦੇ ਹਨ।



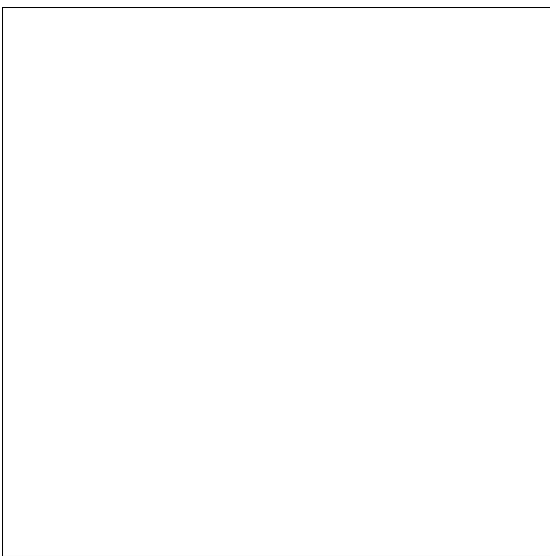


روز هی اول در قریه هدرم بسیرتد آشد بودند. آنج سردی و برف بزی زید بود و چیز برای سیل کردن نبود. تهم کوچه ه خلی بودند. چند مردم که آنج دیدم آنه خود را از ه دور می گرفتند و دوستانه نبودند. در سوهدلی مردم هر چی می بودند، به این دلیل هر چیز اینج دلد معلوم می شد. هدرم و دوستنش ه را تحفه دادند، و بعد از آن آنه ه را برای خریدن لیس هی گرم به بازار بردند.

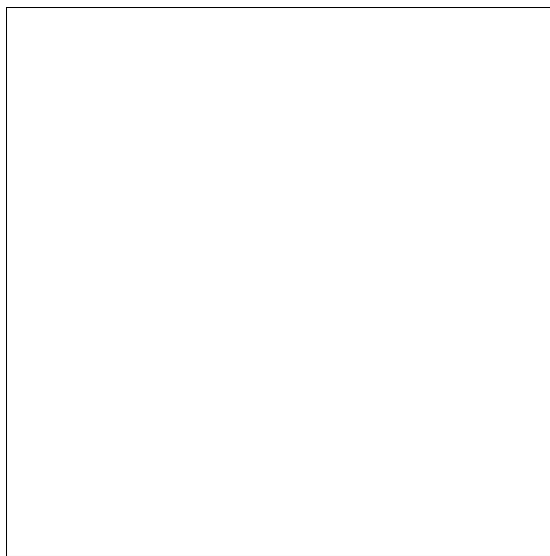


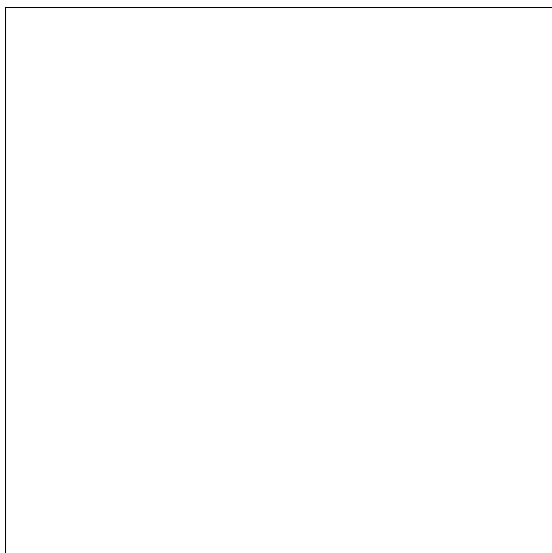
اگر من در سوهدلی می هندم، من فکر می کنم که من د به حل هدر می بودم. نتیدد به حل کونکن می داشتم. اگر من در سوهدلی می بودم، من این فرصت ه را نخواهیم داشت که من فعلا دارم. من خود را خوشبخت احساس می کنم که در تروی زندگی می کنم.

لم يتكلم بكلام و لا يمشي في
 مراهقة و لا يمشي في
 مراهقة و لا يمشي في
 مراهقة و لا يمشي في
 مراهقة و لا يمشي في
 مراهقة و لا يمشي في

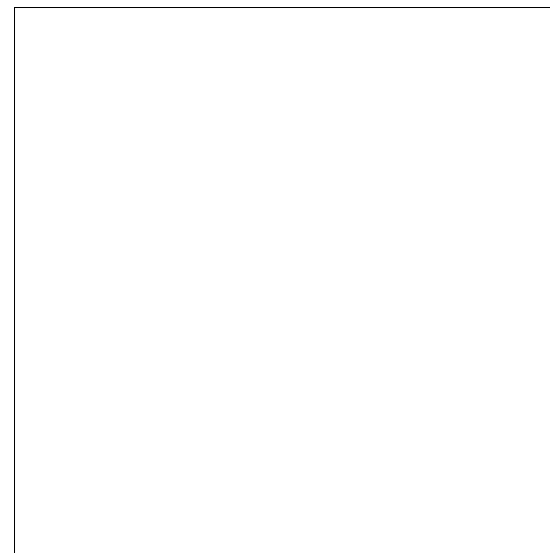


لم يتكلم بكلام و لا يمشي في
 مراهقة و لا يمشي في
 مراهقة و لا يمشي في
 مراهقة و لا يمشي في
 مراهقة و لا يمشي في
 مراهقة و لا يمشي في





بعد از مکتب من به کورس میروم که به توسط رضاگران به پیش برده میشود چی که همراه من در نوشتن گر خنگی ام کمک میشود. من همچنن یک کورس لیس دوزی هم سهم گرفتم.



در سوهای من هیچ مکتب نه رفتیم و هیچ کورس بدون قرانکریم نخواندیم. من نمی توانستم که چطور بخوانم و بنویسم. خلا من می توانم به هر دو زینهی سوهای و ئرویجی، و به مضمین دیگر بنویسم. بدون علم من فکر می کردم که من هیچ کسی نیستم. خلا من خود را آگه و خوش احساس می کنم.